

## خانه دوست کجاست؟

در فلق بود که پرسید سوار

آسمان مکنی کرد

رهگذر شافه نوری که به لب داشت

به تاریکی شن ها بخشید و به انگشت

نشان داد سپیداری و گفت

نرسیده به درخت

کوچه باغی است که از خواب فدا

سبزتر است

و در آن عشق به اندازه پره‌های صداقت آبی است

میروی تا ته آن کوچه

که از پشت بلوغ سر به در می آرد

پس به سمت گل تنهایی می پیچی

دو قدم مانده به گل

پای فواره جاوید اساطیر زمین می مانی

و تو را ترسی شفاف فرا می گیرد

در صمیمیت سیال فضا، فش فشی می شنوی:

کودکی می بینی

رفته از کاج بلندی بالا

چوچه بردارد از لانه نور

و از او می پرسی

خانه دوست کجاست.